

دیوان اشعار

درویش عبدالمجید شکسته نویس

بتصحیح و اہتمام
احمد سہیلی خوانساری

درویش، عبدالمجید طالقانی، ۱۱۴۷ - ۱۱۸۶ق.
[دیوان]

دیوان اشعار : درویش عبدالمجید شکسته نویسنده /
با مقدمه احمد سهیلی خوانساری؛ به کوشش احمد
کرمی. - تهران: پیشاهنگ سخن، ۱۳۸۰.
۱۴۶ ص.

ISBN 964-93270-3-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

چاپ قبلی: ما: ۱۳۶۳.

چاپ دوم: ۱۳۸۰.

۱. شعر فارسی -- قرن ۱۲. الف. سهیلی
خوانساری، احمد، ۱۲۹۱ - ، مقدمه نویسنده.
ب. کرمی، احمد، ۱۳۰۱ - ، مصحح. ج. عنوان.

۸ فا/۵

PIR۶۶۸۸/د۹

۴۹۴د

۱۳۸۰

۱۳۸۰

۸۰-۹۸۴۴م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

انتشارات پیشاهنگ سخن

دیوان اشعار

سراینده: عبدالمجید شکسته نویسنده

با مقدمه: احمد سهیلی خوانساری

به کوشش: احمد کرمی

نویت چاپ: اول انتشارات پیشاهنگ سخن

تاریخ انتشار: ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۷-۳-۹۳۲۷۰-۹۶۴

آدرس: تهران، میدان انقلاب، جنب سینما مرکزی، کوی مهرناز، ساختمان ۳۶، طبقه

دوم، واحد ۸، تلفن: ۶۹۲۴۰۹۴

یادداشت

«ز بادشاهی عالم «مجید» دارم ننگ
ولی به کوی بتان عارم از فدائی نیست

مجموعه اشعار درویش عبدالمجید طالقانی، شکسته نویسنده معروف، به همت دانشمند گرانمایه و شاعر هنر آفرین و هنرشناس استاد، جناب آقای احمد سهیلی خوانساری، و با مقدمه فاضلانه ایشان، برای نخستین بار صورت طبع می پذیرد و چه مایه آن دانشی مرد پرمایه بسر ما منت دارند که سلسله نشریات «ما» را برای عرضه این مجموعه مناسب شناخته اند. درویش عبدالمجید طالقانی، با هنر متعالی خط خود، در میان هنرمندان خط فارسی پایگاهی والا دارد، اشتها روی در شیوه شکسته نویسی و مسلمیت او به استادی خط، هنر سخنسرایی او را تحت الشعاع قرار داده است و شاید بسیاری از آنانکه او را منحصرأ خوشنویسی بنام می شناسند و آگاه نیستند که این شکسته نویسنده بی بدل، بدرستی از شاعران خوش قریحه روزگار خویش نیز بوده و در شعر وی شور و حالی

است که شایسته درویشی دلسوخته و وارسته چون اوست.
چون جناب آقای سهیلی در مقدمه جامع خویش حق
سخن را درباره «مجید» به تمامی گزارده‌اند، از تطویل سخن
احتراز می‌جویم و خواننده شعرشناس سلسله نشریات «ما» را
به مطالعه آن مقدمه و متن اشعار دعوت می‌کنم.

تهران - شهریور ماه ۱۳۶۳

سردبیر نشریات «ما»

احمد کرمی

مقدمه

تحوّل خطّ فارسی در چند قرن آغاز تسلط اسلام بر ایران تحوّل خطّ عربیست چه پس از آنکه خط کوفی جای گزین خطّ پهلوی شد نوشتجات نخست با خطّ کوفی بود و سپس با خطّ نسخ صورت می‌گرفت. خطّ کوفی تا قرن سوم راه تکامل می‌پیمود و در هر شهری بشیوه‌ئی خاص تحریر میشد تا آنکه ابن مقله ابوعلی محمد « ۲۷۲ - ۳۱۸ هـ » خطّ نسخ را وضع نمود و نسخ متداول شد.

چنانکه نوشته‌اند ابن مقله قلم محقق . ریحان . ثلث . رقاع را از نسخ پدید ساخت و این خط بمروور راه تکامل طی کرد و در قرن هفتم بموسیله یاقوت مستعصمی « ۶۹۸ هـ » و شاگردانش صورت تکامل و زیبائی خاص یافت.

با اینکه خطّ نسخ تحریر را بسیار آسان نمود ولی خطّ کوفی از میان نرفت و کتاب بترك خطّ کوفی نگفتند لیکن مقام آن کم گردید و بجائی رسید که بیشتر برای تزیین در کتابها و محرابها و کتیبه‌های

مساجد و قرآن‌ها و ظروف لعابی بکار میبردند و هنوز هم مقام تزئینی آن محفوظست.

خط کوفی ابتدا چندان سخت و دشوار و دارای انواع مختلف نبود کم کم صور گوناگون پیدا کرد و چنان شد که تا اواخر قرن پنجم چهل و دونوع خط کوفی در کتابت و تحریر و تزئین بکار میرفت در حالیکه خط نسخ در همه بلاد رواج داشت حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب خط تعلیق را ابداع کرد وی در عهد عمادالدوله «۳۲۰ - ۳۳۸ هـ» و عضدالدوله دیلمی «۳۳۸ - ۳۷۲ هـ» میزیست و بیشتر مراسلات را بدان خط مینگاشت و کتاب و منشیان از او پیروی کرده آنرا بکار میبردند.

کلمات در تحریر خط تعلیق بهم پیوسته بود که تغییر و تبدیل آنها امکان نداشت و بهمین سبب بیشتر احکام و فرامین را با آن خط مینوشتند و در آن زمان در تزئین ظروف لعابی هم بکار میرفت. خط تعلیق چند قرن ابتدائی بود و کمتر با آن کتاب مینوشتند.

در عهد امیر تیمور «۷۳۶ - ۸۰۸ هـ» خواجه تاج سلمانی آنرا بصورتی خوش در آورد و از پیوستگی زیاد کلمات بهم تا حدی کاست و لسی همچنان تغییر و تبدیل کلمات آن مشکل مینمود و بیشتر کتب ترسل و منشآت و مجموعه‌های مکاتب با آن خط نوشته میشد.

در قرن هشتم از خط نسخ و تعلیق خطی پدید گشت که نستعلیق خواندند هر چند واضع این خط را میر علی بن حسن تبریزی و ابداع آنرا اوائل قرن نهم دانسته‌اند و در اکثر مآخذ این قول تأیید شده لیکن مدارکی وجود دارد که این عقیده را رد میکند زیرا خط نستعلیق

در نیمه دوم قرن هشتم متداول بوده و بعید نیست میرعلی بدان شکل داده و قواعدی برای آن وضع کرده باشد.

خط نستعلیق را باید خطی ایرانی و کامل دانست و پس از قرنهای استادان خط مانند میرعماد، عبدالرشید، کلهر و میرزا غلامرضا هرروز برزیبائی آن افزودند و هم اکنون در این خط استادانی وجود دارند که بآنها مینازیم و هنر آنانرا ارج مینهیم.

در قرن یازدهم از خط نستعلیق خطی پدید گشت که بعد آنرا شکسته نستعلیق و شکسته نام نهادند و این خط را برای آنکه سریع توان نوشت بمرور صورتی دادند چه با خط نستعلیق تحریرنامه بسرعت انجام نمیکرفت.

در آغاز این خط شکسته نستعلیق بود و در اوائل قرن یازدهم در تحریر و کتابت بمرور پیدا شد و در نیمه دوم این قرن محمد شفیع حسینی مشهور بشفیعا و مرتضی قلی سلطان شاملو بدان قاعده و ترکیب دادند. اگرچه سنگلاخ میرزا ابوتراب خطاط را واضع خط شکسته دانسته ولی چنین نیست خط شکسته هم مانند نستعلیق بمرور پدید آمد و در نیمه دوم قرن یازدهم ترکیب گرفت و میرزا حسن کرمانی در زمان شاه سلطان حسین «۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ» برزیبائی آن افزود و درویش عبدالمجید طالقانی آنرا بکمال رسانید و چنانکه یاقوت در نسخ و ثلث و خواجه تاج در تعلیق و میرعماد در نستعلیق مشهور بودند او در شکسته نویسی علم شهرت برافراشت و پس از او هیچکس جای او را نگرفت هر چند بعضی را عقیده بر اینست که سید گلستانه در اوائل قرن چهاردهم شکسته را بپایه درویش رسانید، بعد از درویش و شاگردانش میرزا

کوچک. محمد هاشم اصفهانی. محمد رضا و فضلعلی بیک خط شکسته بسیار رایج شد.

دوش عبدالمجید

نیمه اول قرن دوازدهم را باید روزگار انحطاط ادب پارسی و هنر دانست زیرا زوال دولت دویست ساله صفویه با تسلط افغانه و هرج و مرج و نابسامانی و ظهور نادرشاه و لشکرکشی‌های او مجال شعر و ادب و هنر نوع هنری از مردم ایران گرفته شده بود بهمین واسطه این زمان را دوران فترت علم و هنر خوانده‌اند.

در نیمه دوم قرن دوازدهم با رفاه و آسایش نسبی که در قلمرو فرمانروائی کریم‌خان زند پدید آمد در اصفهان و شیراز شعرائی پیدا شدند که بازار شعر و شاعری را با وجود خود گرم ساختند و کالای سخن ارج و بهائی خاص یافت.

اواخر عهد صفویه اسلوب شعر پارسی چنان پیچیده و ناخوش شده بود که کمتر لطایف و بدایع و مضامین خوش در اشعار شعرای آن زمان می‌بایم سبک عراقی که بیشتر وقوع گوئی بود جای خود را بطرز ملال‌آور هندی داد و بقول آذریگدلی (سلسله نظم بتصرفات نالایق متأخرین از هم گسیخته بود) تا آنکه در عهد کریم‌خان زند (۱۱۶۲-۱۱۹۳ هـ) بسعی میرسید علی مشتاق و یارانش چون آذر - رفیق - عاشق - صهبا - هاتف - صباحی و بسیاری دیگر که پیرو آنان بودند سخن پارسی پیوند اصلاح یافته و اساس سبک هندی فرو ریخته و بنای شاعری بر اسلوب متین متقدمین نهاده و مضامین را چون شعرای قدیم

بسته و بنای فصاحت و بلاغت گذاشته شد و همین تجدد و نهضت بود که پایه و ارکان شعر را آنچنان استوار ساخت که دوران درخشان ادب قرن سیزدهم را ظاهر ساخت.

درویش عبدالمجید طالقانی در چنین عهد و زمانی متولد شد و نشو و نما کرد و پای در دایره شاعری نهاد و پیروی از اسلوب کلام استادان این مکتب شعر سرود.

ولادت این شاعر هنرمند در طالقان بسوده لیکن سال ولادتش بدرستی معلوم نیست و بقرینه میتوان سنوات ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ را حدس زد و چنانکه از قرائن پیداست در نوجوانی از پدر و مادر و خانواده و مسقط الرأس خود جدا و دور افتاده و قزوین آمده بکسب علم و دانش و خط اشتغال جست و بعید نیست که اقامت قزوین و دور افتادن او از خانواده بسبب مرگ پدر و یا مادر بوده است.

درویش پس از چندی که بحد رشد و جوانی رسید در سلسله خاکسار بکسوت درویشی و فقر ملبس گردید.

از نسب و خانواده او نام و نشانی نیافته ایم آنچه محققست بعد از چند سال اقامت در قزوین چون فضای آنجا را برای پیرواز مرغ آرزوهای خود تنگ دیده بار سفر بسته و درویشانه رهسپار اصفهان شده است.

اصفهان دوران پر آشوب زوال صفویه و تسلط افغانه و بالاخره شکست آنان با خرابیهای پس از سقوط را گذرانده بود ولی هنوز آثار مرکزیت خود را از هر لحاظ داشت درویش در این شهر بتکمیل علم و فضل و هنر خط کوشید. خاصه خط را بکمال رسانید گویند نخست

خط نستعلیق را نزد استاد مشق کرده بیاموخت و انگاه میل و ذوقش بشکسته نویسی متمایل شد. بعضی گفته‌اند خط شکسته را نزد میرزا حسن کرمانی آموخته و شاگرد او بوده و میرزا حسن در آنوقت پایان عمر را میگذرانیده است.

علی‌ای حال نوجوانی از خانواده روستائی بی‌اسم و رسم از طالقان برخیزد و برای کسب دانش و هنر کسان خویش را ترك گفته بقزوین آید و قزوین را برای جولان مرکب زندگی کوچک ببیند و میدان و سرزمین بزرگتری آرزو کند پیداست خداوند این جوان را با چه ذوق و استعداد و نبوغ هنری آفریده است. درویش در اندك مدتی در اصفهان بحسن خط اشتهار یافت و ذوق و قریحه خدادادی او را در سلك شعرا در آورده معروف ساخت.

حسن خلق. فروتنی. درویشی. رأفت و مهربانی و آزادمنشی درویش را پیش‌همه محبوب ساخت و خاص و عام را فریفته او گردانید و میان اشراف و بزرگان محبوبیت خاص یافت و ممدوح فضلا و شعرا شد و همه مقدم ویرا گرامی میداشتند. درویش نخست در شعر خموش تخلص میکرد لیکن چسون ظرفسای اصفهان چنانکه معروفست جانب درویش را رعایت نکرده خموش را چموش خواندند از این‌رو درویش چشم از این تخلص پوشید و بنام تخلص فرمود و مقاطع غزلهای با تخلص خموش را مجید کرد.

چنانکه نوشته‌اند محمد رشید بیک^۱ که از سران ایل ارشلوی

۱- محمد رشید بیک پسر فتح‌علی خان ارشلوی افشار از سرداران معروف و نام‌وی دینار یخ جنگهای این دوران خاصه عهد نادر شاه بسیار آمده محمد

افشار بود او را در سرای خویش جای داد و این معنی در بعضی از قطعات درویش نوشته شده که در منزل و باغ محمد رشید بیک تحریر یافته است.

«در روز دوشنبه دوم شهر ذی الحجه الحرام ۱۱۷۹ در دار السلطنه اصفهان در باغ سعادت آباد در خدمت مخدوم حقیقی خود ابن مرحوم فتحعلی خان افشار محمد رشید بیک ادام الله قدره العالی تحریر نمود کمترین بنده با اخلاص عبدالمجید»

محمد رشید بیک به درویش مهر بسیار میکرد و از لطف و عنایت فراوان در حقش دریغ نمینمود و اخلاص او را باین مخدوم حقیقی در طبع و قلمش میخوانیم در دو قطعه ثبکه در تاریخ ولادت و فرزند او سروده و بر اسباب فیض و ریاض مکرمات و کانه کرامت گفته و ابر احسان را نمی از بحر بخشش او خوانده است.

زندگانی درویش در اصفهان بسا توجهات اعیان و اشراف و مشتاقان خط با قطعه نویسی و کتابت میگذشت لیکن همواره از بیماری

→ رشید بیک و برادرش جهانگیر خان بعد از پدر در اصفهان ساکن بوده و در عهد کریم خان از بزرگان این شهر بشمار آمده اند در سال ۱۱۹۳ که کریم خان وفات یافته است و فتنه سراسر عراق را فرا میگیرد محمد رشید بیک و برادرش در اصفهان دم از استقلال میزنند و زکی خان برادر مادری کریم خان بنا بمصلحت ابوالفتح خان پسر بزرگ کریم خان را بجای پدر نشاند علیمراد خان همشیره زاده خود را روانه عراق میسازد و بسطام خان از سرداران خود را برای خاموش کردن آتش فتنه محمد رشید بیک و برادرش بالشکری باصفهان میفرستد و او پس از جنگ و پیروزی بر افشاریه محمد رشید بیک و برادرش و هفت نفر دیگر از سران را دستگیر کرده میکشد و سر آنانرا بشیراز میفرستد.

تب که احتمالاً از اثر بیماری و ابتلا به سل بوده شکوه و شکایت داشته است در تذکرة القبور از قول صاحب بدایع و نوادر نوشته شده وی مبتلا به مالاریا بوده است لیکن باید دانست که مالاریا در جوانی مرگ در پی ندارد.

درویش با این بیماری همواره در مجالس و محافل دوست حضور یافته و انجمن آنانرا با حضور خود گرم میساخته است. در بعضی از قطعات نوشته است در حضور مخدومان لطفعلی بیگ آذر. هاتف و صهبا تحریر یافت بلطفعلی بیگ آذر ارادت خاص داشت و او را چون پدر میپنداشت و آذر درویش را فرزند وار دوست داشت احترام میگذاشت.

در یکی از قطعات خود درویش چنین نگاشته است (حضرت سبحانی وجود مسعود جناب مخدومی مستغنی الالقباب، صاحبی دوست استظهاری، مشفق و مهربان، حاجی لطفعلی بیگ را از جمیع حوادر محروس فرماید و از سوانح مضمون دارد که الحق صاحبان کمال را پند است بلکه هزار درجه از پدر برتر مخصوصاً درباره کمترین عبدالمجید درویش شکسته نویس بیچاره سنه ۱۱۸۲)

آذر در آتشکده شرح حال درویش را چنین نوشته است :
درویش مجید اصلش از طالقان قزوین در اوایل حال بکسوی فقر ملبس و در عنفوان جوانی باصفهان آمده است شوق تحصیل کمالات صوری گریباننش را گرفته در فن خطاطی ترقی عظیم کرده بعدی که در فن شکسته رونق خط شفیعا را شکسته و حاجت شیرازی رحمة الله در وصف او گفته :

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست
 مفتاح خزائن هنر خنامه تست
 تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد
 ننوشته شکسته را کسی چون تو درست^۱
 در دارالسلطنه اصفهان در جوانی وفات یافته و مؤلف در تاریخ
 فوت او گفته
 زد رقم خامة آذر ز پی تاریخش
 «شده ایوان جنان منزل درویش مجید»

۱۱۸۶

در دیوان اشعار آذر قطعه نیست در مدح و خطاب به درویش
 چنانکه از مضمون این قطعه برمیآید درویش بیاض شعری برای آذر
 در دست تحریر داشته و چند بار برای آنکه اشعاری بر آن بفراید گرفته
 و بوی پس داده ولی برای چندمین مرتبه که گرفته بانعام رساند
 معلوم نیست چرا در تسلیم آن به آذر تأخیر کرده، آذر نگران شده این
 قطعه را فرموده و از او مطالبه نموده است در این قطعه آذر با همه
 تشخیص و بزرگی لحظه‌ئی از احترام و بزرگداشت درویش را فرو
 نگذاشته و پیدا است قدر و مرتبه او نزد آذر تا بچه حد و پایه بوده که

۱- این رباعی حاجت را که در مدح و توصیف درویش گفته شده
 تذکره‌نویسان همه نقل کرده‌اند و بسیار معروفست نام حاجت را یادگار بیک
 و شغلش را عطاری نوشته‌اند از شعرای مشهور معاصر درویش است آذر
 نوشته که تأهل اختیار نکرد و پس از بازگشت از سفر حج در سال ۱۱۸۵ از
 این جهان درگذشت.

با چنین خضوع با وی سخن میگوید در این قطعه درویش را مجیدالدین خوانده و دور نیست که مجیدالدین لقب طریقتی او بوده است:

کجا رفت آن نسیم صبحگاهی

که آید از نفس بوی بهارش

نسیمی دلکش و بادی دلاویز

که آید از بهشت و مرغزارش

نسیمی، برگ گلشن برفشانده

ریاحین ریخته از شاخسارش

نسیمی، بوی گل برباد داده

فتاده سوی گلشن چون گذارش

نسیمی، از گلستان برگزیده

سمن در دامن و گل در کنارش

نسیمی نافه آهو دریده

فتاده ره چو برملک تارش

نسیمی، بر لب کوشک وزیده

جباب انگیزه از چشمه سارش

نسیمی، چاک پیراهن ز یوسف

گشوده برده یعقوب انتظارش

نسیمی، طره مشکین ز شیرین

فشانده گشته خسرو بقرارش

کجا رفت آن حمام روضه انس

که خیزم نقد جان سازم نثارش

مگر خیزد رساند نسامه من
 بیار من که ایزد باد یارش
 فریدالعهد، یکتای زمانه
 مجیدالدین وحید روزگارش
 دبیری، کافتاب عالم آرا
 زرافشان شد ز کلک مشکبارش
 شکسته رونق خط شفیعا
 خجسته خامه گوهر نثارش
 فقیری، سالک راه طریقت
 که بودند اهل دل آموزگارش
 گسسته رشته عرفان شبلی
 مرقع خرقه آشفته تارش
 فصیحی، صید مضمون بس فتاده
 بدام خاطر معنی شکارش
 دریده پرده نطق عطارد
 همایون نامه عذرا عذارش
 غرض، چون بیند آن آزاده دل را
 که هستند اهل معنی دوستدارش
 ز من گوید باو کای دانش آموز
 در آن ساعت که کردی اختیارش
 نوشتی از وفا زنگین بیاضی
 بخط خویش و دادی یادگارش

بیاضی نه ، گلستانی پر از گل
 ندیده هیچکس آسیب خارش
 بیاضی نه ، سمن زاری دلاویز
 خوش الحان مرغکان هر سو هزارش
 بیاضی نه ، محیطی کابر نیشان
 بجان پرورده در شاهسوارش
 بیاضی نه ، سپهری پر کواکب
 ز مشکین نقطه گردون مدارش
 ز من بهر نوشتن دوستدارا
 گرفتی ، باز دادی چند بارش
 بمشک افشانی خط خاصهات کرد
 مرا شرمنده ای من شرمسارش
 ولی اکنون که باز از من گرفتی
 که آرائی بخط مشکبارش
 نهفتی از منش ، دیرست خواهم
 فرستی سوی من ، زود آشکارش
 مباد ای نور چشم من گذاری
 چو چشم من سفید از انتظارش
 مهر یاران اصفهان چنان درویش را فارغ از یاد وطن ساخت که
 هرگز غم غربت بدل راه نمیداد و اندیشه بازگشت و دیدار اقوام و
 کسان خویش هرگز نمیکرد چنانکه درغزلی بدین مطلع :

ندانم از چه دگر عزم گلستان داری
بنفشه داری و گل داری ارغوان داری
گفته است:

وطن زیاد تو برد این علاقه‌ئی که مجید
باصفهان و بیاران اصفهان داری
محبت دوستان از طرفی و بیماری از طرف دیگر او را از
مسافرت بشهرهای دیگر باز میداشت عبدالرزاق بیک دنبلی در شرح
حال درویش سطری چند بنقل از آتشکده آورده و آنگاه نوشته درویش
شعر رانیز خوب میگفته و خوب میفهمیده و خوب میخوانده رفیقی
بوده است خلیق و مهربان و حریفی ظریف و نکته‌دان در سال ۱۱۸۵
در اصفهان وفات یافت مصرع آذر
"شده ایوان چنان منزل درویش مجید"

تاریخ فوت او شد.

دو کس از شاگردان ایشان ترقی عظیم کردند یکی فضلعلی بیک
اخ کبیر مؤلف که در زلزله تبریز در سنه ۱۱۹۴ در گذشت و دیگر محمد
قاسم مشهور بمیرزا کوچک خاجوئی اصفهانی که در تاریخ سنه ۱۲۲۰
در اصفهان وداع جهان ناپایدار کرد مکرر خطوط اخ کبیر را در برابر
قطعات خط دلپذیر استادش میگذاشتیم فرقی نمییافتیم درویش عبدالمجید
در اصفهان ساکن بود و بارها از سواد اعظم هندوستان وی را طلبیدند.
قدم از اصفهان بیرون نگذاشت و بدارالعلم شیراز نیز که مجمع اهل
کمال بود نیامد و شرف صحبتش روزی نشد.

قول عبدالرزاق بیک قابل قبولست و قطعانی که برقم وی دیده

شده که یکی در کاشان و دیگری در شیراز یا بروجرد نگارش یافته
مجموعست و نمیتوان بضرر قاطع از درویش دانست چه بعد از
درویش خطاطان از خط او بسیار تقلید کرده و رقم او را در زیر قطعه
گذاشته‌اند تا اعتبار و ارزش آنرا بالا ببرند نگارنده قطعه‌ئی از سید
گلستانه دیدم که نوشته بود «دریغ آنچه با رقم درویش می‌نویسم چون
صفحه زر از دست هم میربایند و در هر قطعه که رقم خویش میگذارم
از بی‌طالعی پشیزی نمی‌خرند» و نیز قطعاتی بر رقم عبدالمجید خموش
دیده شده که تاریخ ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ را داشته یعنی سنواتی که او دیگر
خموش تخلص نمی‌کرده است و این خود بهترین دلیل برای اثبات
جعل بودن آنهاست.

درویش بسیار زود در سراسر عراق علم شهرت بحسن خط
برافراشت و مشهور شد و با اینکه استادی وی نزد همه مسلم بوده و
خط او را بر خط شفیعا و مرتضی قلی سلطان و میرزا حسن کرمانی ترجیح
میداده‌اند و خود بر این ترجیح واقف و عالم بوده معذک هرگاه از
روی خط آنان مشق کرده از آنها به نیکی و بزرگواری و استادی یاد
و از احترام چیزی در حق آنان فرو نگذاشته و همین فروتنی و
خضوع همواره او را در نظرها محترم و بزرگ مینموده است.

اخترگر جی نوشته است "شیخ رحیم مایل فراهانی از شاگردان
درویش در جوانی شکسته را بسیار خوش مینوشت و چنان بود که
خطش با استاد اشتباه میشد وقتی بتقریبی قطعه‌ئی در هجو استاد گفت
درویش از او برنجید و این سوء ادب باعث شد که حسن خطش زایل
گردد بسمل نوشته اکنون هر طفلی بهتر از او مینویسد و پسریشان

روزگارست» آری پاس حقوق استاد نداشتن آنهم حقوق درویش فقیر سوخته دل هر چند نفرین در پی نداشته باشد این کوچکترین جزای آنست.

صاحب انجمن خاقان در شرح حال مایل نوشته است « مایل اسمش شیخ رحیم و از دارالسلطنه اصفهانست گویند بگاه جوانی نیک نوشته اما استاد خویش درویش مجید را هجوی گفته سلب توفیقش شد بمرتبه‌ئی که اکنون نتواند هیچ نوشت و مردی آشفته روزگار و پریشان سامانست»

بسا اینکه ارادتمندان درویش در رعایت حالش میکوشیده‌اند معذک روزگارش بسختی میگذشته است چنانکه در پایان هر قطعه‌ئی از اینمعنی گوشه‌ئی دارد و اکثر عبدالمجید بیچاره رقم کرده است و در قطعه‌ئی نوشته «روزدوشنبه بیست و پنجم جمادی نخست است از فرط پریشانی و کج خلقی خواستم خاطر پژمرده را بمشغله‌ئی مشغول دارم». و درنامه‌ئی از دوستی مبلغی خرجی خواسته و با ارسال قطعه‌ئی از کسی تقاضای مستمری کرده است «امید که بنظر قبول ملاحظه فرمایند و بار سال برات استمراری شیرین کام نمایند سنه ۱۱۸۲

قربان تو و فدای جانت بسا

درویش مجید و جان درویش مجید»

و درنامه دیگر یکی از دوستان نوشته است «قدری وجه بجهت

فقیر عبدالمجید ارسال فرمایند»

نامه زیر را که درویش یکی از اعیان نوشته خلق و خو و

درویشی او را نمودار نیست:

«بعرض میرساند که همواره خلاصه اوقات زندگانی بوظائف دعاگوئی و مدّاحی ذات فرخنده صفات ملازمان عالی اشتغال میدارد و نظر بوفور اخلاص و مزید اعتقادی که بآن مطاعی داشته و میدارد باینجهه جرأت و جسارت تعرض مینماید که در حقیقت خط بنده فقیر بجهه عدم تربیت و بی التفاتی آن دوست معنوی رفته رفته طی شد مخدوماً «باکم از ترکان تیرانداز نیست طعنه تیرآورانم میکشد» جمعی بی ربط که همیشه و علی الاتصال خط کمترین بندگان مشته بایشان بود اکنون فرصتی یافته اند از روی عداوت و دشمنی جرح و مذمت مینمایند نزدیک بآن شده که امر بجماعت عوام مشته گردد خلاصه آنکه نه من بیندگی خواجه دگر راضی نه خواجه ام روش بنده پروری داند استدعا آنکه چند دانه از خطوط خوب مرحوم استادی طاب ثراه را بجهه فقیر منتخب و ارسال فرمایند که درین چند روز خود را بسرخانه سابق رسانیده و آن اشخاصی که جرح مخلص نموده اند هر چند بفضل خدا ربّی ندارند که حرفشان معتبر باشد میخوام روی ایشان سیاه شود و درحین حضور بعرض میرساند که کیفیت چگونه میباشد و کاشکی فی الجمله سابقه و ربّی داشتند تا جرح و تعدیلی که میکردند ثباتی داشت مخدوماً تو بمیری که از بی فهمی ایشان متغیرم که دخل و تصرف بیجا مینمایند بهر تقدیر بنده پیر خراباتم که لطفش دائمست و رنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست باقی آیام بکام»

این بیت

نه من بیندگی خواجه دگر راضی

نه خواجه ام روش بنده پروری داند

از درویش بسیار معروفست و از غزلی بدین مطلع میباشد

نه آدمیست کسی کو ترا پری داند

پری کی اینهمه شوخی و دلبری داند

درویش هر چند در جوانی از اینجهان رفته لیکن اثر بسیار از

خود در صفحه روزگار باقی گذاشته است

ارباب تذکره چون بسمل . نواب . دنبلی . هدایت . ابوالحسن

مستوفی متفقاً وفات درویش را در سال ۱۱۸۵ نوشته اند ولی از

قطعه تیکه آذر و رفیق در تاریخ وفات او گفته و بر سنگ قبرش نقر شده

سال ۱۱۸۶ برمی آید و گذشته از این دو ماده تاریخ روز و ماه و سال

در گذشت درویش بر سنگ مزارش صحت این تاریخ را اثبات نمیکند.

درویش در قبرستان کوچک مقابل تکیه میر در اصفهان بخاب

سپرده شده و بر روی سنگ آرامگاهش این قطعه رفیق اصفهانی حجاری

و در دور سنگ قطعه آذر بیکدلی و بالای آن این چند کلمه نقر شده

است.

وفات مرحوم مغفور جنّت و رضوان آرامگاه درویش عبدالمجید

بتاریخ یوم الاربعاء پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۸ (رقم آخر شکسته

شده و ناخواناست)

حیف و صد حیف ز درویش مجید

که جوان رفت ز دنیا ناگاه

آن بانواع معارف عارف

آن باقسام حقایق آگاه

زبدهٔ پیرو جوان از اقران

قدوهٔ خرد و بزرگ از اشباه

بی خطا خطهٔ خط را سلطان

بی سخن کشور معنی را شاه

شعر چون شعر نکویان دلبنده

خط بسان خط خوبان دلخواه

در جوانی ز جهان رخت کشید

چون با وضاع جهان کرد نگاه

حیف از آن طلعت افروخته حیف

آه از آن قامت افراخته آه

خسرو روح وی از کشور تن

سوی جنت چو برون زد خرگاه

زد رفیق از پی تاریخ رقم

جعل الجنته مشواه و آله

۱۱۸۶

* * *

حیف و صد حیف که از کجروشیهای سپهر

بسته بر ناقه اجل محمل درویش مجید

چه بگلزار جهان دید که گردید خموش

عندلیب بسخن مایل درویش مجید

بود چون ابر گهر ریز و چو دریا در خیز

خامه و نامه ز دست و دل درویش مجید

نوخطان داده خط بندگی و کرده قبول
 سرخطی از قلم قابل درویش مجید
 چیده رضوان نه چنان مجلسی او را ز جهان
 چرخ برچیده اگر محفل درویش مجید
 بیمین رخت کشید از صف اصحاب شمال
 گشت چون لطف خدا شامل درویش مجید
 زیست نیکو چو بشد ماند ازو نام نکو
 از جهانست بس این حاصل درویش مجید
 شد چو از باد اجل کشتی هستیش شکست
 ساحت خلد برین ساحل درویش مجید
 در جوانی ز جهان گشت روان سوی جنان
 از جنان بود چو آب و گل درویش مجید
 زد رقم از پی تاریخ و فساتش آذر
 شده ایوان جنان منزل درویش مجید
 سنگ قبر درویش شکسته شده و در شرف از میان رفتست و
 بسختی میتوان ابیات بالا را از روی آن خواند و از هر دو ماده تاریخ
 سال ۱۱۸۶ استخراج میگردد لیکن چون آغاز سال بوده و سنه پیش
 از نظر دور نشده اکثر مورخین ۱۱۸۵ را سال وفات او دانسته اند چنانکه
 بسیار دیده شده که در وفیات اعیان آغاز هر سال غالباً چنین اختلاف
 پیدا شده است.

نسخ دیوان درویش

چنانکه نوشته اند اشعار درویش یک هزار و پانصد بیت است نسخی

که از دیوان اشعار او در دست می‌باشد در همین حدود است.

در تصحیح این دیوان دو نسخه مورد استفاده قرار گرفته است:

۱- نسخه متعلق بکتابخانه مرکزی دانشگاه که در مجموعه دیوان چند تن از شعرای معاصر درویش مانند نیازی و صهبا قر دارد این نسخه که بخط شکسته نستعلیق متوسط اوایل قرن سیزدهم نوشته شده بقطع پنج صفحه‌ایست.

۲- نسخه متعلق بنگارنده که بخط شکسته خوش اوایل قرن سیزدهم تحریر یافته نام کاتب و تاریخ تحریر ندارد و بقطع کوچکتری بغلی است.

دهم اسفندماه ۱۳۶۲

احمد سیب خوانساری

عنوان

صفحه

مقدمه

الف

- ۱ کوی تو که بیچاره بسی هست در آنجا
- ۱ دردا که افتادم بدام آن صید کش صیاد را
- ۲ تنم از هجر تو فرسود بیا
- ۳ ای گشته از نادیدنت دشوار بر ما کارها
- ۴ جدا از آن گل، رویم اگر ما، بگشت گلشن، به سیر صحرا
- ۴ جز اینکه دل بتو دادیم سنگدل یارا
- ۵ نشد یکره گذر افتد به راهی آن جفا جورا
- ۶ خون شد ز تغافلت دل ما
- ۷ ای که هر دم کنی آزار دل زار مرا
- ۷ گشتیم تا من و دل از آن سیمین جدا
- ۸ چند ای گل خوار تر از خار پنداری مرا
- ۹ فرنجم بر سر کوی تو از بی اعتباریها
- ۱۰ ای روی تو آفت روانها
- ۱۱ نبود باورت ای آنکه زخم کاری ما
- ۱۲ ای کاش یکبار دگر در بر کشم سیمین تنت
- ۱۳ گر کام خویش از توبه جانی توان گرفت
- ۱۴ منم که از تو نصیبم همیشه درد و غم است
- ۱۵ گردون نه به عشاق کنون بر سر کین است

- ۱۶ شدم از آرزوی دیدن روی چوم‌هت
- ۱۶ مردم از حسرت برو دوش
- ۱۷ در راه وعده تو فراموشکار نیست
- ۱۸ باز آی که مشتاق تو چون من دگری نیست
- ۱۹ گفتم به غم عشق توام صبر دگر نیست
- ۲۰ بیهوده فغان ز اخترم نیست
- ۲۱ آنکه ما را سوزی ازوی دردست
- ۲۱ ای جمله خسروان غلامت
- ۲۲ ز رشک غیر دریغا که شد غمین به وصال
- ۲۳ هست گاهی مهر و گه کین بامنت
- ۲۳ کشم جور تو در تن تا توان هست
- ۲۴ ز بختم راه بر آن آستان نیست
- ۲۵ ز شهد تا اثری و ز شکر نشانی هست
- ۲۵ گویم ز غمت چسانم ای دوست
- ۲۶ غم ترا زمن ای بی وفا جدائی نیست
- ۲۷ روز هجرم رفت کار از دست یار من کجاست
- ۲۸ این هوش ربای مردوزن کیست
- ۲۹ بر آن گلبن چه جای آشیان است
- ۳۰ آنکس که دروفای تو صدره زجان گذشت
- ۳۱ درهمه عمر ای پسر ناله و آه کرده است
- ۳۲ شمشاد چو قد یار من نیست

- ۳۳ یار مایل به وفا گشت نگشت
- ۳۳ میروم گره همچو من یاری ترا در کار نیست
- ۳۴ می کشانرا باد نوروزی ز نو داد این نوید
- ۳۵ ای که دل جز به سر کوی تو و نتوان کرد
- ۳۶ بمن یک روز هجرانت نه آن کرد
- ۳۷ هر کس به آن کو بگذرد از دین و دنیا بگذرد
- ۳۷ توئی که روی تو را هر که در نظر دارد
- ۳۸ بمن فراق تو ای ماه مهربان آن کرد
- ۳۹ ز دل داغ تو ام مشکل بر آید
- ۴۰ ز جورم کرده زار اندیشه آزار هم دارد
- ۴۱ نه آدمیست کسی کو ترا پری داند
- ۴۲ ز حد گذشت جفایت دگر چه خواهی کرد
- ۴۲ کیست کان روی نکوبیند و حیران نشود
- ۴۳ نه برخسار نکو دل زمن تنها برد
- ۴۴ مشکل که بجز غصه بری داشته باشد
- ۴۵ چگویم بنان چون دلم خسته اند
- ۴۵ آن گل که از غمش دل چون لاله داغ دارد
- ۴۶ ارم فغان ز جور تو و کس نشان نداد
- ۴۷ زاریم زینکه نشد یار بمن یار نباشد
- ۴۸ ز دستم آنکه دلم برده است کاش بداند
- ۴۹ او را به رهی گذر نباشد

- ۴۹ کف خاکی ترا بردر نباشد
 ۵۰ برآید گرز دل آهی ز جورت آتشین آید
 ۵۱ خشم و کین مهر و وفا جور و جفا میداند
 ۵۲ چند پرسی گه بمن یار جفا کار چه کرد
 ۵۳ آن یار بمن نظر ندارد
 ۵۴ رخ و قد نگار من نگرید
 ۵۴ هوای زهدگر از سر بدرتوانی کرد
 ۵۵ گفتم بکف آرمت به تدبیر
 ۵۶ آنکش نبود غیر دلم منزل دگر
 ۵۷ جز کین امید ای دل از آن دلستان مدار
 ۵۸ کو بریدی تا برد پیغامی از من سوی یار
 ۵۹ رسم دگر ندارم جز عشق و راه دیگر
 ۵۹ جانا کسی از تو چون شود دور
 ۶۰ به خلوتی نشستیم بانو ماهر گز
 ۶۱ جان بلب و عشق تو در دل هنوز
 ۶۲ مائیم فکر کار خود و عشق یار خویش
 ۶۳ آن لحظه که گیرمت در آغوش
 ۶۴ ساقی ای کو که شوم مست شراب نازش
 ۶۴ اگر خواهی دل خویش از امید وصل یاری خوش
 ۶۵ نیافتم کف خاکی به کوی دلبر خویش
 ۶۶ بکوی یار نداریم راه ازین طالع

- ۶۸ نهالی چون قدت جانان عاشق
 ۶۷ شد ز هجرت به لبم جان نزدیک
 ۶۸ نبیتم چون رخت را منعم از افغان مکن ای گل
 ۶۹ از تو کام دلم نشد حاصل
 ۶۹ تا قونم بیاست ترا جستجو کنم
 ۷۰ دوران زپی کینم و گردون به کمینم
 ۷۱ گذشت صبح وصال ورخ تو سیر ندیدم
 ۷۲ ندانم از غم آن نازنین پسر چکنم
 ۷۲ دلم میداند و میدانم ای بیدادگر من هم
 ۷۳ دور زمانه دشمنم گردش چشم یار هم
 ۷۴ خون ریخت مرا یار و سزاوار نبودم
 ۷۴ دل بی توفکار گشت جان هم
 ۷۵ چه طرف از بستن پیمان آن پیمان شکن بندم
 ۷۵ دلم پروانه شمعیست من هم
 ۷۶ نمیکردی اگر از پرسشی یادم چه میکردم
 ۷۷ پرسید یارم از رنگ زردم
 ۷۷ ز کدام غم ندانم چورسم به یار گویم
 ۷۸ عذر باشد کارزوی طوف کویی میکنم
 ۷۹ کارم به جان رسیده است از جور پاسبانان
 ۸۰ آن آفتاب حسن چورفت از کنار من
 ۸۰ بس الفت بامدعی با اومی روشن مز

- ۸۱ گر خدا خواهد بمن یار آشنا خواهد شدن
 ۸۲ روز من از غمت چنین تار و تودر کنار من
 ۸۳ ای باتو نشسته عمرها من
 ۸۳ من و جان بردن از بیماری عشقت خیال است این
 ۸۴ زهر تابنده مه تابنده تر رخسار ماه من
 ۸۵ ای یارنکو شمایل من
 ۸۶ رضای توست گر در کشتن من دلربای من
 ۸۷ آزاد صیدی کوفتد در دام یاری همچو تو
 ۸۷ من کیستم اسیر به خم کمند تو
 ۸۸ ذردل هر که کرده ای جاء تو
 ۸۹ مشکل که زنده مانم از جور آن جفا جو
 ۹۰ ما را چه باک رنجی گرد طلب رسیده
 ۹۱ علاج درد دل من توانی و نکنی
 ۹۲ خوش آنکه بود گاهی از مرحمت نگاهی
 ۹۳ ندانم از چه دگر عزم گلستان داری
 ۹۴ بهشت چیست بردلبری بهشتی روی
 ۹۴ آنکه از وی گشت ویران کشور جانم تویی
 ۹۵ گر از افغان وزاری دانم که رحمت آری
 ۹۶ بیا بردرد هجرانم بیخشای
 ۹۷ گر به حسرت برخ یاری نظر میداشتی
 ۹۷ گریدل چون من غم چوق خود جوانی داشتی

۸ به جان باشد مرا تابی به دل باشد مراسوزی

۹ تو آن شوخ شکر دهانی که بودی

۰ نا دیده غم یار غم یار چه دانی

۰ ناسازی دوران بین مطرب بساز آهنگ نی

مفردات و غزل‌های ناتمام

۱۰۳ تا ۳۶